



دویدن زیر باران

شهید مدافع حرم سیداحسان حاجی حتم‌لو

به روایت همسر: فاطمه ایزدی‌نامقی

تحقیق و تألیف: اعظم سادات حسینی



۱۳ ۳۰

نمی‌دانم چه بود احسان که دلم از همان اول
با شهدا گره خورده بود؛ از همان اول، قبل
از آشنایی با تو. از همان نوجوانی یا شاید از
همان کودکی.

۳۱ ۵۸

تو درست در اولین روز سال به دنیا آمدی.
شروع زندگی‌ات با آغاز بهار طبیعت همراه بود
و پایان‌اش با پایان زمستان سرد و سنگین طبیعت.
زندگی برای تو سی سال طول کشید و از این ...

۶۱ ۱۹۲

اگر برای توصیف تو بتوانم از دو صفت استفاده
کنم، «مهربان» و «با ایمان» را انتخاب می‌کنم و
اگر فقط بتوانم از یک کلمه استفاده کنم، کلمه‌ای
را انتخاب می‌کنم که هر دوی این دو صفت ...

۴

پنج سال و دو ماه از آن روز گذشت و تو به
آرزویت رسیدی. درست پنج سال و دو ماه.
مراسم عقدمان که تمام شد، رفتیم تپه نورالشهدا.
زیارت‌نامه را خواندیم و مزار هشت شهید ...

۵

احسان عزیزم، ندیدنت برایم خیلی سخت است،
فقط ندیدنت. سید طه خیلی دوست‌داشتنی و ناز
شده، ولی شیرینی‌ای که بابودنش حس می‌کنم،
ته‌اش یک غم بزرگ است، یک ای کاش ...

مقدمه:

خبر خیلی زود توی کل شهر پیچید. اولین شهید مدافع حرم شهر گریان «سیداحسان حاجی حتم‌لو». ماجرا غریب بود. شهید، جوان سی ساله‌ای بود مال همین دوره و زمانه خودمان. عکس‌هایش روی بنرهای سطح شهر خودنمایی می‌کرد. چهره‌اش معصومیت و معنویت خاصی داشت؛ درست شبیه شهدای دوران دفاع مقدس. اولین بار که عکس‌اش را روی بنرها دیدم، با خودم گفتم: «شهادت چقدر به این شهید می‌آدا»

آن روز نمی‌دانستم چند ماه بعد، یعنی برج دوازده سال ۹۴، درست یک ماه مانده به اولین سالگرد شهید، می‌روم سراغ همسر گرامی‌اش، خانم «فاطمه ایزدی‌نامقی». طی این سال‌ها مصاحبه زیاد گرفته‌ام، تجربه‌های خوبی هم در این زمینه پیدا کرده‌ام، اما این بار فرق می‌کرد. دست و دلم می‌لرزید. داغ شهید هنوز تازه بود. برای خودم هم سخت بود که بروم از همسر جوان شهید عزیز مدافع حرم بخواهم که بنشینند رویه‌رویم و قصه‌ی زندگی کوتاه ولی پربرکت پنج ساله‌شان را موبه موبه برام تعریف کند. این یعنی مرور تک‌تک خاطرات ریز و درشت زندگی‌شان. این یعنی دوباره به یاد آوردن لحظه‌های شیرین با همسر بودن و سختی‌اش این است که حالا دیگر او نیست.

ترسم از این بود که با حرف‌هایم، با سؤالاتم، این رنج دوری را

دوباره برایش زنده کنم. اما دل را به دریا زدم و با او تماس گرفتم. در صدای زنِ جوانِ پشتِ تلفن، آرامش همراه با صلابتی بود که دلم را گرم کرد. همسر گرامی شهید، آن روز با نهایت بزرگواری خواسته‌ی من را برای انجام مصاحبه پذیرفت، فقط به من گفت که دوست دارد مصاحبه‌ها در منزل خودش انجام شود. چون از زمان شهادت همسر در منزل پدری‌اش ساکن بود. چند روزی مهلت خواست تا کارهای خانه‌اش را که چند ماهی خالی بوده، مرتب کند و بعد از آن، جلسات مصاحبه انجام شود. بعد از دو سه روز، خودش تماس گرفت و اعلام آمادگی کرد. سیزدهم دی ماه سال ۹۴ اولین جلسه‌ی مصاحبه را در منزل شهید گرفتم و این مصاحبه‌ها تا ده جلسه ادامه داشت. گاهی هر جلسه تا دو ساعت هم طول می‌کشید. او می‌گفت و من می‌شنیدم. در جای جای خانه، خاطرات همسر برایش زنده می‌شد و برایم می‌گفت: «آخرین بار احسان روی همین سکوی جلوی آپن آشپزخانه نشست و از مأموریت سوریه‌اش خبر داد. روی همین مبل‌ها می‌نشستیم و سریال «مختارنامه» را با هم می‌دیدیم. روی همین تراسِ کوچکِ توی اتاق برایم کباب ماهی درست می‌کرد.»

آن‌طور که برایم تعریف کرد و به درستی هم همین‌طور بود، زیباییِ زندگیِ دلنشین‌شان قرار بود با تولد فرزندشان چند برابر شود که تقدیر خداوند برای سید احسان شهادت و برای فاطمه صبر را رقم زد.

صبوری بی‌نظیر فاطمه و اعتقاد و ایمانش به تقدس راه همسر،
 برایم درس زندگی بود و ستودنی. زیر باران باید رفت و این ماجرا را
 از آغاز باید شنید. این کتاب با نام «دویدن زیر باران» تقدیم می‌شود به
 صبوری تمامی مادران و همسران گرانقدر شهدای عزیز مدافع حرم.
 جا دارد از همکاری جناب آقای «میرصادقی» مسئول فرهنگی
 تیپ ۴۵ جوادالائمه (علو الله علیهم) که در برقراری ارتباط با خانواده
 محترم شهید کمک و یاری نمودند، کمال تشکر و قدردانی را داشته
 باشم. از دوستان گرانقدر شهید جناب آقای «یاسر مشکانی» و جناب
 آقای «امید ایزدی» که در تهیه و جمع‌آوری تصاویر و عکس‌ها
 مساعدت نمودند، صمیمانه سپاسگزارم. هم‌چنین از استاد گرانقدری
 که تصاویر مربوط به مراسم شهید را در اختیار بنده قرار دارند و
 خودشان اجازه ندادند نامی از ایشان برده شود نیز نهایت تقدیر و
 تشکر را دارم.

اعظم سادات حسینی

پاییز ۹۵